



چند گزیده شنیداری

بمناسبت سالگرد 22 بهمن 1357

مصدق
(حکومت ملی)

رستاخیز سباهکل
(بن بست شکن)

خمینی
(دیکتاتوری مذهبی)

اصولی کیست؟ (بخش سوم)

[برای مطالعه بخش اول یا فوریت پ.د.اف لطفا اینجا را کلیک کنید](#)

[برای مطالعه بخش دوم یا فوریت پ.د.اف لطفا اینجا را کلیک کنید](#)

پیش گفتار

با وجود اینکه اسم مجاهدین از لیست تروریستی اروپا حذف شده، اما موقعیت ساکنان اشرف هنوز مورد توجه بسیاری است. این سلسله نوشتار به این موضوع از زاویه ای متفاوت می نگرد و سعی می کند مفهوم «اصولی کیست؟» را در چارچوب «نگرش دینی» بررسی کند. در این بخش (سوم)، به گوشه هایی از زندگی حسن و حسین و مقوله عاشورا نگاهی خواهم انداخت. این بررسی نه از جایگاه روضه خوانی برای حسین در عاشورا، و نه از سکوی نقد به «دین» اسلام، بلکه ارزیابی وقایع تاریخی است آنطور که منابع معتبر گزارش کرده اند. لازم است بگویم که برخی از مباحث در این بخش در ارتباط مستقیم می باشد با آنچه در بخش های نخست و دوم آمده است. در این مدت که به کنکاش در میان نوشته ها، اسناد و مدارک و منابع مربوط به تاریخ اسلام مشغول بودم، به یک نکته رسیده ام و آن این که بسیاری از این منابع، بعنوان «منبعی معتبر» قابل اعتماد نیستند. در خلال این بخش از نوشتار «اصولی کیست؟» این «احساس» و «عدم اعتماد» به منابع، مخصوصا در ارتباط با امام دوم شیعیان - حسن بن علی، بیشتر روشن خواهد شد. خواهیم دید که منابع و یا محققین مسلمان و شیعی که مورد اعتماد بسیاری از پژوهشگران هستند، در باره حسن طوری نقل قول کرده که گویی «خصومتی» شخصی با وی و خاندان علی داشته اند.

به هر رو، من سعی کرده ام از میان آنچه یافته ام، معقول ترین را انتخاب کرده و از آن به عنوان «مأخذ» برای پیشبرد بحث «اصولی کیست؟» بهره بجویم. از آنجایی که می خواهم این نوشتار تا حد امکان کوتاه و مختصر باشد، از بسیاری از موارد «میکروسکوپی» فاکتور گرفته، و تنها به برخی از پارامتر ها که در جمع بندی نهایی تعیین کننده خواهند بود، می پردازم. علاقمندان می توانند به کتابهای طبری، ابن اثیر، عباس قمی، علامه مجلسی، شیخ راضی آل یاسین، مرتضی مطهری، علی شریعتی، علی محمد صلابی، سایت های وابسته به حوزه علمیه قم و جزوات مجاهدین خلق در میان بسیاری از منابع دیگر مراجعه کنند. آنچه شایان توجه است این که گویی در اینجا برخی از روی دست هم کپی برداری کرده اند، و با تغییر واژه ای و جمله ای، شک خود را نشان دادند و یا مهر تأیید خود بر «روایات» بازگو شده را اعلام کرده اند.

یک نکته برای من، که گرایشی به اندیشه «خدا» پروری ندارم، مسجل شده، و این که بسیاری از روایت های تاریخ اسلام را نمی توان باور کرد و معتبر دانست، و محققین اجازه داده اند که باورهای شخصی آنها بر روند تاریخ نگاری شان تأثیر بگذارد، و در مواردی قلم را آنگونه چرخانده اند تا «باور و ایدئولوژی» آنها به زیر سوال نرود. در تمام مدتی که از منابع «دینی» استفاده می کردم، مستمرا و عمدا بسیاری از موارد و روایات تاریخی که حاکی از مرتجع بودن علمای علم فقه و رهبران اسلامی بوده را نادیده گرفته ام. در این نوشتار می خواهم با بهره گیری از همین اندیشه (بد، خوب، انقلابی و یا ارتجاعی) به نتیجه برسم که تعریف از «اصولی بودن» در ارتباط مستقیم با موقعیت مجاهدین ساکن در قرارگاه اشرف، چه می تواند باشد. بی شک، اگر می خواستیم به این مقوله از زوایای دیگری بپردازیم، حتما می بایست نقل قولهای متفاوت از اندیشه ورزان قرن نوزده و بیست را انتخاب کنیم. اما مجاهدین مسلمانند، و باورمند به اندیشه ای هستند که «امامانش» همین شخصیت هایی هستند که در این نوشتار مورد بحث

علی ناظر - اصولی کیست - بخش سوم

<http://chaporast.blogspot.com>

Email: chaporast@gmail.com

Copyright ©

Page 1 of 11

است. با بررسی نظرگاه محمد، علی، حسن و حسین می توان موقعیت کنونی ساکنان اشرف را ارزیابی کرد. همانطور که پیش از این اشاره کردم، این سلسله نوشتار، کوتاه شده مطلبی است که در مجموعه «قولها و نقض قولها» زیر عنوان «زهر و پادزهر» تنظیم شده است.

در بخش اول این نوشتار به صلح حُدیبیه در زمان محمد، و در بخش دوم به 25 سال سکوت علی اشاره کردم. در اینجا به حسن و حسین و این که عاشورا چگونه شکل گرفت، و آیا «عاشورا» حرکتی «اصولی» بود یا نه، می پردازم.

زمینه چینان عاشورا

در بخش دوم خواندیم که ابن ملجم از گروه خوارج که پس از جنگ صفین راه خود را از علی جدا کرده و در خفا برای خود به نیروی قابل ملاحظه ای تبدیل می شدند، علی را به قتل می رساند. کلیه منابع تاریخی متفق القول هستند که معاویه در این ترور دست نداشته، و قرار بر این بوده که خود معاویه هم به سرنوشت مشابه علی گرفتار آید. اما خنجر از دست ضارب معاویه می لغزد و معاویه بجای اینکه به قتل برسد، «مقطوع النسل» می شود. از این لحظه به بعد تاریخ نویسان یا از روی دست هم کپی می کنند، و یا در روایت تاریخ متفق القول نیستند. گفته می شود که علی در حال جمع آوری نیرو برای جنگ با لشگریان شام (معاویه) بوده که ترور می شود. در هنگام ترور علی، ابن اثیر تعداد لشگریان علی را چهل هزار نفر روایت کرده است [1]. حسن پس از مرگ علی و جانشینی وی در فکر مضاف با معاویه است. طبری از قول زهری می نویسد که تعداد این لشگر 40 هزار نفر و به فرماندهی قیس بن سعد بود که در اصل برای گسیل به آذربایجان آماده شده بودند [2]. شیخ راضی آل یاسین روایات زهری را «سست ترین و آشفتنه ترین روایات» می داند [3]، و معتقد است که حداکثر تعداد لشگر از 12 هزار تجاوز نمی کرده است. شیخ عباس قمی کل لشگر حسن، که از علی برای حسن باقی مانده است، را 40 هزار نوشته است «در آنجا [دیر عبدالرحمن] سه روز اقامت فرمود تا سپاه جمع شد این وقت عرض لشکر داده شد چهل هزار نفر سواره و پیاده به شمار رفت». [4] به این خاطر و از آنجایی که در این آمار همخوانی وجود ندارد، من به عمد میانگین آن را انتخاب کرده و تعداد لشگریان را (برای پیشبرد بحث اصلی) نزدیک به حداقل بیست هزار سپاهی آماده به حمله، که با حسن هم بیعت کرده باشند، فرض می گیرم. البته خواهیم دید که تعداد و کمیت نیرو در این میثت آنقدر مهم نیست. پس از ترور علی، بزرگان کوفه، یاران علی، و دشمنان معاویه که تنها کینه ای عشیره ای نسبت به معاویه دارند، با حسن بیعت می کنند. بنا به روایات متعدد، افراد لشگر حسن به لحاظ باورمندی و هدف یکدست نبوده و از سه ماهیت و پیشینه ی متفاوت برخوردار بودند. اول، یاران علی و خاندان او. دوم، خوارج که نه از حب علی بلکه از بغض به معاویه به لشگر پیوسته بودند. سوم مزدوران - آنهایی که تنها برای غنیمت جنگی می جنگیدند. معاویه به این امر آگاه بود و از موقعیت بهره می جست؛ و با گسیل جاسوسان و پخش شایعات، موقعیت حسن را هر چه بیشتر متزلزل می کرد. بنا به روایات متعدد از ابن لشگر عظیم (از 12 هزار تا 100 هزار گزارش شده است) تنها 12-16 هزار نفر باقی می ماند که حسن آنها را به یکی از رزمگاه ها (مسکن) گسیل می دارد.

علامه مجلسی در بحار الانوار می نویسد که حسن مردی را فرمانده 4 هزار نیرو کرده و به (انبار) می فرستد. معاویه پس از اینکه لشگر در انبار اتراق می کند پیام به فرمانده می فرستد که اگر به او بپیوندن فلان مقدار پول و حکم ولایت بهمان جا را خواهد گرفت. فرمانده آن لشگر تطمیع شده، و با تعدادی از لشگریانش به معاویه می پیوندد [5]. حسن چون مطلع می شود زبان به گلایه از مردم باز می کند و می گوید فرد دیگری را جهت امر فرماندهی می فرستم هرچند که می دانم او هم مورد اعتماد نیست. (این روایات را در اینجا می آورم تا هم با پراکندگی روایات آشنا شویم و هم بعداً موقعیت و موضعگیری حسین روشن تر شود. لازم است اشاره کنم که شیخ راضی آل یاسین روایت علامه مجلسی که در بالا آمد را «سخت قابل تردید و تأمل» تحلیل کرده است [6]. هرچند که همین روایت را شیخ عباس قمی بازگو کرده است [7]). محمد ابن جریر طبری، در تاریخ طبری که چندان مورد قبول شیعیان نیست، موقعیت آن روز را به گونه ای دیگر تعریف می کند. به روایت طبری حسن اهل جنگ نبوده و قیس بن سعد با او موافق نبوده است، به همین خاطر حسن فرماندهی 12 هزار لشگر خود را به عبدالله بن عباس می سپارد و عبدالله بن عباس هم چون از نیت حسن با خبر بوده با معاویه مراسلاتی داشته و از او امان می طلبد [8]. طبری در عین حال از اسماعیل ابن راشد نقل می کند که حسن فرماندهی را به قیس بن سعد می سپارد، اما در میان لشگر شایع می شود که قیس کشته شده است. لشگر از هم می پاشد و عده ای به چادر حسن دستبرد زده و اثاث او را به غارت می برند. [9] این شایعات بیانگر این واقعیت است که معاویه بیکار ننشسته؛ یا در حال شایعه پراکنی بود، یا در حال رشوه دادن به فرماندهان لشگر حسن و یا تطمیع بزرگان و اشراف کوفه. طبری بخشی از خطبه حسن را که نشانه سرخوردگی و دلسردی او است اینچنین نقل می کند: «ای مردم عراق سه چیز مرا نسبت به شما بی علاقه کرد: این که پدرم را کشتید و بخودم ضربت زدید و اثاثم را غارت کردید» [10].

در پیچ و خم این وقایع، بنا به آنچه در منتهی الامال (شیخ عباس قمی) آمده است، حسن در خطبه ای می گوید «آنچه من صلاح شما را در آن می بینم، نیکوتر اسیت از آنچه شما صلاح خود در آن می دانید، پس مخالفت امر من مکنید و رأیی که من برای شما اختیار کنم بر من رد مکنید» [11] حاضرین (که برخی از آنان وابسته به گروه خوارج بودند) گفتند که حسن می خواهد با معاویه صلح کند. فریاد برآوردند «كُفَرُ وَاللَّهِ الرَّجُلُ ؛ به خدا قسم که این مرد کافر شده» و به او حمله ور شدند. در پیامد این واقعه و در هنگامی که حسن می خواسته شبانه از «ساباط» خارج شود، شخصی به نام جراح بن سنان با خنجر به حسن حمله کرده و خنجر به ران او خورده و حسن مجروح می شود [12]. شیخ عباس قمی به نقل از علامه مجلسی از جلاء العیون می نویسد: «اکثر مردم بر طریق نفاق اند و جمعی که شیعه خاص و مؤمن اند قلیل اند که مقاومت لشگرهای شام را ندارند و معاویه نیز در باب صلح و سازش برای آن حضرت نامه نوشت و نامه های منافقان آن حضرت را که به او نوشته بودند و اظهار اطاعت و انقیاد کرده بودند با نامه خود به نزد آن حضرت فرستاد. معاویه نوشت که اصحاب تو با پدرت موافقت نکردند و با تو نیز موافقت نخواهند کرد، اینک

نامه های ایشان است که برای تو فرستادم ؛ امام حسن علیه السلام چون آن نامه ها را دید دانست که معاویه به طلب صلح است [13]. طبری داستان پر پیچ و خم حسن را به گونه ای دیگر روایت می کند: «حسن چون پراکندگی کار خود بدید، کس پیش معاویه فرستاد و صلح خواست. معاویه نیز عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن سمره را فرستاد که در مداین پیش حسن آمدند و آنچه می خواست تعهد کردند و با وی صلح کردند که از بیت المال کوفه پنجهزار [درهم] بگیرد با چیزهای دیگر که شرط کرده بود» طبری در ادامه از عثمان بن عبدالرحمن روایت می کند که حسن طی نامه ای از معاویه «امان» می خواهد و به حسین (برادرش) و عبدالله بن جعفر اطلاع می دهد «به معاویه در باره صلح، نامه نوشتم» حسین عکس العمل نشان داده و به حسن می گوید که «ترا بخدا قسم می دهم که قصه معاویه را تأیید نکنی و قصه علی را تکذیب نکنی» (شاید منظور ترور عثمان باشد) و حسن در پاسخ می گوید «خاموش باش که من کار را بهتر از تو می دانم» [14]. شیخ راضی آل یاسین به نقل از ابن ابی الحدید می نویسد «مسئب بن نجیه به حسن علیه السلام گفت : همیشه از تو در شگفتم ! که با داشتن چهل هزار سپاهی با معاویه صلح کردی» [15]. شیخ عباس قمی امضا کنندگان (مذاکره کنندگان) مفاد صلح را «عبدالله بن الحارث و عمرو بن ابی سلمه و عبدالله بن عامر و عبدالرحمن بن سمره» می نامد [16].

آنچه که مشخص است، صلح حسن با معاویه با موافقت همگان روبرو نشده است، اما تمام منابع معتبر شیعی و سنی در یک موضوع توافق دارند که بالاخره حسن به این نتیجه می رسد که نباید با معاویه بجنگد. گویی که: «آنچه مردم میگویند، برای او [حسن] چندان مهم نبود» [17]. گویی حسن فراتر از آن می دید که دیگران می دیدند. ظاهراً حسن می خواسته از خونریزی دوری بجوید. آل یاسین از ابن اثیر نقل می کند که حسن می گوید: «من از این می ترسم که در روز قیامت هفتاد هزار یا هشتاد هزار انسان خون آلوده نزد خدا داد خواهی کنند که برای چه خون آنان ریخته شده است» [18] اگر این نقل قول درست باشد، می توان آن را برداشتی دیگر از اسلام تلقی کرد، و به این سوال رسید که در چه حالت و زمانی رهبران می توانند به خود اجازه بدهند که خون 70-80 هزار نفر را برای باورهای که دارند، بریزند؟

نگرش و صلح حسن نه تنها امروز مورد قبول بسیاری از مسلمانان رادیکال در منطقه خاورمیانه نیست، بلکه همانطور که دیدیم، در زمان خود او هم مورد مؤاخذه شدید قرار می گیرد. احساسات بر واقعگرایی در میان مردم چیره می شود تا به آن حد که سفیان بن الیل التمیمی حسن را خطاب قرار داده و می گوید: «السلام علیک یا مذل المومنین، ای ذلیل کننده عرب» [19]، [20]. طبری می نویسد که قیس بن سعد به پا می خیزد و رو به مردم کرده و می گوید «انتخاب کنید، یا به اطاعت پیشوای ضلالت روید یا بی امام جنگ کنید. گفتند اطاعت پیشوای ظلال را انتخاب می کنیم. و با معاویه بیعت کردند، و قیس بن سعد از آنها جدا شد» [21]. شیخ عباس قمی به روایت از جلاء العیون علامه مجلسی می نویسد قیس بن سعد «به مجلس معاویه درآمد و متوجه حضرت امام حسین علیه السلام شد و از آن جناب پرسید که [با معاویه] بیعت بکنم؟ حضرت اشاره به حضرت امام حسن علیه السلام کرد و فرمود که او امام من است و اختیار با اوست» [22] اگر این نقل قول صحیح باشد، برخورد حسین بیانگر دو نکته است، اول اینکه مؤکد تفاوت نگرش حسین با حسن است، و دیگر اینکه (بنا به تحلیل بسیاری از پژوهشگران شیعه) حسین چون به امامت حسن پایبند شده بود در برابر معاویه شورش نمی کرد.

پیش از این در باره محیطی که حسن و حسین در آن بزرگ شدند، و اینکه معلم شان چه کسی و با چه باورهایی بود، نوشتیم. حسین از یک سو (از نوجوانی) می دید که «حق خلافت» پدرش علی نادیده گرفته شده است، ابوبکر، زمینی را که می بایست از محمد به مادرش فاطمه به ارث می رسید (مبحث خطبه فدکیه [23] که به نظر من قابل تأمل است) به او داده نمی شود و ابوبکر حق کشی می کند، و عمر بر صورت مادرش سیلی می زند، و علی با زهم سکوت می کند (و به روایتی سر در چاه می کند و فریاد می زند)، در همان حال، حسن پسر دیگر علی (از نوجوانی) این موارد را می بیند و بر «سکوت» علی تأمل کرده و از آن می آموزد.

تأثیرات خانه و خانواده و اجتماع بر شکل گیری روحیات و شخصیت انسانها امری نیست که از زمان فروید و یونگ کشف شده باشد. انسانها همیشه متأثر از کنش و واکنش های اجتماعی (ازجمله خانواده) هستند و بر مبنای مشاهدات خود، روش زندگی شان را طراحی می کنند. البته آموخته ها و دروس کلاسیک اسلام، از جمله مواردی است که بر شخصیت حسن و حسین تأثیر می گذاشتند.

همانطور که مردم علی را تنها گذاشتند، بسیاری پیرامون حسن و حسین را هم خالی می کردند. در این زمان امپریالیسم به تماشای نشسته بود. درست در زمانی که حسن و سپاهش می خواستند به سوی شام حرکت کرده و حکومت را از آن خود بکنند، سپاه روم (امپریالیسم زمان) در فکر لشکر کشی و ضربه زدن به قوای اسلام بود، چرا که اختلافات بین منشعبین را به نفع خود می دید. اما پس از «صلح حسن»، روم، با معاویه معاهده می بندد. این رویداد، تأییدی است بر این واقعیت که اگر «قدرت» نداری نمی توانی «توقع» داشته باشی که تو را بحساب بیاورند. بوی قدرت از هر سو که بوزد مردم به آن سو متمایل می شوند. اکثر مردم داده ها را سبک و سنگین می کنند و اگر برانگیخته نشوند (و مخصوصاً اگر ستمگر دیکتاتوری حاکم باشد) ممکن است به سوی فساد و جبهه ضد خلق متمایل شوند. این واقعیت در میان سپاهیان حسن هم صادق بود. چنان که وقتی حسن از سپاهیان خود می پرسد که «معاویه ما را به کاری (صلح) دعوت کرده است که در آن نه عزت و سربلندی است و نه انصاف. اگر شما عاشق شهادتید دعوتش را رد می کنیم و از برق شمشیرها پاسخش را می دهیم، ولی اگر زندگی دنیا را می پسندید، دعوتش را می پذیریم.» ناگهان تمام لشکریان صدا زدند: «زندگی، زندگی» [24].

همانطور که در صلح حدیبیه محمد صلاح جنبش را در رد «دگماتیسم» و پذیرش صلح دید، بنا به باور بسیاری از اسلام شناسان، «صلح حسن» در همان راستا بود. بنا به روایت طبری و ابن اثیر «معاویه ورقه ی سفیدی که پای آن را مهر کرده بود نزد حسن فرستاد و بدو نوشت: اختیار با توست، در این ورقه هر شرطی خواهی بنویس».

در اینجا به متن صلح حسن اشاره ای کوتاه می کنم:

ماده ی یک: حکومت به معاویه واگذار می شود بدین شرط که به کتاب خدا و سنت پیغمبر - صلی الله علیه و

آله - و سیره ی خلفای شایسته عمل کند.

ماده ی دو : پس از معاویه حکومت متعلق به حسن است و اگر برای او حادثه ئی پیش آمد متعلق به حسین و معاویه حق ندارد کسی را بجانشینی خود انتخاب کند.

ماده ی سه : معاویه باید ناسزا به امیرالمؤمنین و لعنت بر او را در نمازها ترك كند و علی را جز بنیکی یاد ننماید.

ماده ی چهار : بیت المال کوفه که موجودی آن پنج میلیون درهم است مستثنی است و تسلیم حکومت شامل آن نمی شود و معاویه باید هر سالی دو میلیون درهم برای حسین بفرستد و بنی هاشم را از بخشش ها و هدیه ها بر بنی امیه امتیاز دهد و يك میلیون درهم در میان بازماندگان شهدائی که در کنار امیرالمؤمنین در جنگهای جمل و صفین کشته شده اند ، تقسیم کند و اینها همه باید از محل خراج ([شهر] دارا بجرد) تأدیه شود.

ماده ی پنج : مردم در هر گوشه از زمین های خدا - شام یا عراق یا یمن و یا حجاز - باید در امن و امان باشند و سیاه پوست و سرخ پوست از امنیت برخوردار باشند و معاویه باید لغزش های آنانرا نادیده بگیرد و هیچکس را بر خطاهای گذشته اش مؤاخذه نکند و مردم عراق را بکینه های گذشته نگیرد اصحاب علی در هر نقطه ئی که هستند در امن و امان باشند و کسی از شیعیان علی مورد آزار واقع نشوند و یاران علی بر جان و مال و ناموس و فرزندانیشان بیمناك نباشند و کسی ایشان را تعقیب نکند و صدمه ئی بر آنان وارد نسازد و حق هر حقداری بدو برسد و هر آنچه در دست اصحاب علی است از آنان باز گرفته نشود. بقصد جان حسن بن علی و برادرش حسین و هیچیک از اهل بیت رسول خدا توطئه ئی در نهان و آشکار چیده نشود و در هیچیک از آفاق عالم اسلام، ارباب و تهدیدی نسبت به آنان انجام نگیرد.

بنا به منبع فوق، ابن قتیبه می نویسد : (سپس عبدالله بن عامر - فرستاده ی معاویه - قیود و شروط حسن علیه السلام را به همان صورتی که آنحضرت بدو گفته بود برای معاویه نوشت و فرستاد و معاویه همه آنها را بخط خود در ورقه ئی نوشت و مهر کرد و پیمانهای مؤکد و سوگندهای شدید بر آن افزود و همه ی سران شام را بر آن گواه گرفت و آن را برای نماینده ی خود عبدالله فرستاد و او آن را به حسن تسلیم کرد). دیگر مورخان ، متن جمله ئی را که معاویه در پایان قرار داد نوشته و با خدا بر وفای بدان، عهد و میثاق بسته چنین آورده اند : (بعهد و میثاق خدائی و به هر آنچه خداوند مردم را بر وفای بدان مجبور ساخته، بر ذمه ی معاویه بن ابی سفیان است که به مواد این قرار داد عمل کند) و این بنابر صحیح ترین روایات، در نیمه ی جمادی الاولی بسال 41 هجری بود. [25]، [26]، [27]

هر چند متن فوق در چندین منبع معتبر و گزارش از تاریخ شیعه و تاریخ اسلام آمده است، اما به نظر من مواد آن کمی از واقعیت به دور می باشند. به چند دلیل:

- اگر خطبه شفشقیه علی (نهج البلاغه) را مطالعه کنیم، نتیجه خواهیم گرفت که حسن پسر علی، متنی را که ابوبکر و عمر و عثمان را خلفای «شایسته» بنامد (در متن اصلی که عربی است بجای شایسته واژه «صالحین» و در ترجمه انگلیسی واژه «Righteous» استفاده شده است)، بعید است امضا کند؛ مگر اینکه بپذیریم سفیر مختار های حسن و معاویه متن را تهیه و امضا کرده و حسن بر آن صحه گذاشته است، که باز هم مشکوک به نظر می رسد. چرا که قاعدتا، خاندان علی سه خلیفه اول را «غاصب» می دانسته اند و نه «شایسته». با تمام این وجود، شیخ راضی آل یاسین و مترجم کتاب علی خامنه ای [رهبر کنونی جمهوری اسلامی]، پذیرفته اند که حسن بر متنی صحه گذاشته که سه خلیفه اول را «صالحین» خطاب کرده است.
 - دیگر اینکه طبرک مبلغ «پنج هزار درهم» گزارش کرده است، حال اینکه در بالا با مبالغ نجومی چند میلیون در سال مواجه می شویم. توجه داشته باشیم که در آن دوران یک درهم (دلار) خرج چند روز یک خانواده بوده است. چند میلیون در سال، نه تنها می توانسته حسن و حسین و خاندان و یاران علی را تا آخر عمرشان کفایت کند، بلکه می توانسته ساز و برگ فراوان برای هر لشگری مهیا کند. به عقل جور در نمی آید که معاویه چنین امکانی را در اختیار حسن بگذارد. مگر اینکه ماهیت حسن و حسین را انقلابی ارزیابی نکنیم.
 - فراتر این که اگر معاویه تمایلی به بازگرداندن قدرت به خاندان علی داشت (شرط جانشینی حسین پس از معاویه)، دلیلی برای جنگ و صلح با حسن و علی نمی داشت. آیا حسن به این نکته آگاه نبود؟ بی شک حسن زیر فشار و از نقطه ضعف با معاویه صلح کرده است. و بی شک چنین صلحی واقعیت داشته است، اما به نظر من مواد این صلح نامه از واقعیت بدور است. در عین حال و با توجه به اینکه اکثر روایان و عالمان بر این مواد تأکید کرده اند، من در پایان این نوشتار به تحلیل صلح حسن از این زاویه خواهیم پرداخت.
- مواد صلح هر چه که بود، حسن و حسین کوفه را ترك کرده و به مدینه مهاجرت می کنند.

حبر تاریخ

ده سال بعد حسن بوسیله یکی از همسرانش که تظمیع شده بود، مسموم شده و در سال 50 هجری (برخی می نویسند 49 هجری) از دنیا می رود (شهید می شود). شیخ عباس قمی به روایت از شیخ طوسی می نویسد که حسن به حسین می گوید که چون قاتل مرا خواهی کشت «پس ترا [از نام او] خبر نمی دهم» [28]. این بیانگر اخلاق حسن است. البته نام قاتل بعدا مشخص می شود و حسین هم او را نمی کشد.

حسین پس از مرگ حسن، به امامت می رسد. روی این نکته تأکید می کنم که حسین خلیفه نمی شود، بلکه تا سال 60 در حالیکه معاویه خلیفه است، در مدینه (10 سال) به زندگی خود ادامه می دهد.

در این مدت، با وجود این که معاویه بر خلاف مواد «صلح حسن» به تاراج و ظلم و ستم و قتل یاران علی ادامه می دهد، اما حسین علیه او قیام نمی کند، و همچنان به مواد صلح حسن پایدار می ماند.

بنا به روایتی حسین در پاسخ به نامه معاویه، خطاب به وی می نویسد: «آیا تو قاتل حجرین عدی و یارانش، عمروبن حمق، و حضرمی نبود؟» و ادامه می دهد که «زیاد» با «اتکا به قدرت تو مسلمانان را کشت، دست ها و پاهای

شان را قطع کرد و بر شاخه های نخل به دار آویخت» [29]. با تمام این وجود و آگاهی از نقض مواد صلح، حسین می گوید که «وجدان من اجازه نمی دهد، پیمانی را که با معاویه بسته ایم، بشکنم و تا معاویه زنده است، بر همان عهد پایدار هستم و پس از درگذشت او، در تصمیم خود تجدید نظر خواهم کرد.» [30].

معاویه در سال 56 هجری (چهار سال پیش از مرگش) تصمیم می گیرد که در زمان حیاتش برای یزید (پسرش) از مردم بیعت بگیرد [31] (معاویه بار دیگر مواد صلح حسن را نادیده می گیرد. ولی باز هم حسین قیام نمی کند). معاویه مخصوصاً می خواهد از حسین، عبد الله بن زبیر، و عبدالله بن عمر، عبدالرحمن بن ابی بکر، عبدالله بن عباس بیعت بگیرد [32]. هیچ يك بیعت نکردند. معاویه در سفری به مکه و مدینه تهدید می کند که اگر در هنگام اعلام جانشینی یزید اظهار مخالفت کنند کشته خواهند شد. با این تهدید این ها [از جمله حسین] خاموش ماندند بی آنکه اظهار موافقت یا مخالفتی کرده باشند [33]. چهار سال خاموشی حسین در دوران امامتش در برابر ظلم معاویه، فساد علنی یزید، و نقض اکثر مواد صلح حسن جای تأمل دارد. در سال 60 هجری معاویه می میرد و یزید خلیفه می شود. بنا به روایات متعدد یزید از ولید بن عتبه بن ابی سفیان (حاکم مدینه) می خواهد که سه تن را «وادار» به بیعت کند [34] «اما سخت گیری نسبت به حسین کمتر بود» [35] (عبدالرحمن بن ابی بکر، عبدالله بن عباس عاقبت بیعت می کنند) [36]. حسین در پاسخ می گوید «آنگاه که افرادی چون یزید، بر مسند حکومت اسلامی بنشینند، باید فاتحه اسلام را خواند» [37]. حسین بنا به گزارش طبری همراه خانواده، یک شب پس از عبدالله بن زبیر، مدینه را شبانه ترک و عازم مکه می شود «حسین در پناه شب [از مدینه] برون شد» [38]. قاعدتاً حسین فکر می کرد یزید نمی تواند در مکه (بخاطر قداست مکه) به او و خانواده اش آسیب برساند [39]. طبری همچنین از عقبه بن سماعان (غلام رباب، یکی از همسران حسین) نقل قول می کند که به حسین گفتند از بیراهه برو که کسی تو را پیدا نکند و او گفت «از این راه [جاده اصلی] جدا نمی شوم» [40].

پس از این که حسین به مکه رسید، مردم کوفه طی نامه هایی از حسین دعوت کردند که به آنجا برود [41] [42]. حسین در پاسخ به نامه هایی که دریافت می کرد نوشت که «گفته بیشتران این بود که امام نداریم، بیا» [43]. حسین مسلم بن عقیل را برای بررسی موقعیت به کوفه فرستاد. چون مسلم به کوفه رسید دوازده هزار نفر با او بیعت کردند [44]. نعمان بن بشیر (والی کوفه) چون از ماجرا با خبر شد اعلام کرد که تا به من حمله نشود، به او حمله نمی کنم. طرفداران بنی امیه این گفته را نشانه ضعف دانستند، و هشدار دادند که «آنچه می بینی جز با شدت عمل سامان نیابد و این رفتار که تو با دشمن داری کار ضعیفان است» [45]. یزید والی کوفه را تغییر داد و عبیدالله بن زیاد (که به اعمال خشونت معروف بود) را از بصره به کوفه فرستاد [46].

طبری نقل می کند که عبیدالله بن زیاد تمام سردسته ها را جمع کرد و گفت نام افراد مشکوک و خلاف جو و منازعه گر را که میان شما هستند بنویسید. هر کس ننویسد مال و خونس بر ما حلال است (سالهای 1360-1367 حکومت خمینی تداعی می شود) [47].

مسلم بن عقیل چهار هزار نفر جمع آوری کرد و به سوی قصر عبیدالله بن زیاد حرکت کرد. عبیدالله سران کوفه را به قصر خود دعوت کرد، و چون نیروی مسلم قصر را محاصره کردند، سران کوفه بیرون آمده و از عشایر خویش خواستند که پراکنده شوند. شب نشده، از چهار هزار نفر تنها 500 نفر مانده بودند، و نیمه شب تنها مسلم بن عقیل باقی مانده بود [48]. مسلم بن عقیل «تنها» به خانه زنی پناه می برد که پسرش یکی از غلامان محمد بن اشعث است. عبیدالله بن زیاد از پناهگاه مسلم بن عقیل آگاه شده، خانه را محاصره می کنند و مسلم دستگیر می شود. پس از آنکه گردن او را زدند «پیکرش را میان مردم افکندند» [49].

عبدالله بن عباس حسین را پیش از حرکتش از مکه نصیحت می کند که در صورتی به کوفه برو که مردم آنجا اول بر حاکم خود شوریده باشند و او را سرنگون کرده باشند. اما اگر حاکم شان آنجاست و بر قوم مسلط است و عمال او خراج می گیرند، نرو [50]. و نصیحتش می کند که به یمن برود. محمد اشعث بنا به خواست مسلم بن عقیل نامه ای برای حسین می فرستد که «مردم کوفه با تو دروغ گفتند». حسین در پاسخ می گوید که «آنچه که مقدر است همان می شود، کار خویش و تباهی امت را به خدا وا می گذارم» [51] (اگر همه چیز جبر و تقدیر است، پس نقش و دور اندیشی رهبر برای چیست و در کجا کارکرد پیدا می کند؟). هنگامی که مراسم حج را نیمه رها کرده (ظاهراً عوامل یزید می خواسته اند او را ترور کنند و از آنجایی که او نمی خواسته در مراسم حج خون ریزی شود، مراسم را ترک کرده است [52]) و می خواهد از مکه بیرون رود، برخی از او می خواهند که به کوفه نرود. حسین در پاسخ می گوید «عمل من خاص من است، و عمل شما خاص شماست و شما از عملی که من می کنم بیزارید و من نیز از اعمالی که شما می کنید بیزارم» [53]. در راه به فرزودق بن غالب (شاعر) که از کوفه بر می گشته می رسد، جوابی اوضاع می شود. فرزودق می گوید «دلهای کسان با تو است و شمشیرهایشان با بنی امیه» [54]. از زمانی که حسین از مکه خارج شد تا وقتی که به نزدیکی کوفه رسید پیام ها و نامه های متعددی از دوستان و یارانش دریافت کرد که او را از ادامه سفر باز می داشتند.

بالاخره حسین به کربلا می رسد. عبیدالله بن زیاد از ورود او آگاه شده و به حُر فرمان می دهد که راه بازگشت او را سد کند. عبیدالله در نامه ای به حسین می گوید که یزید حکم کرده که یا تو را بکشم و یا از تو بیعت بگیرم [55]. چون پاسخی از حسین دریافت نکرد عمر بن سعد را به سوی حسین فرستاد که یا بجنگد و یا از حسین بیعت بگیرد. حسین در پاسخ به عمر بن سعد می گوید که «اهالی این شهر برای من نامه نوشته و نمایندگان خود را نزد من فرستاده و از من دعوت کرده اند، اگر آمدنم را خوش نمی دارید، باز خواهم گشت.» چون عبیدالله بن زیاد این جواب را می گیرد بر خواست خود اصرار می ورزد [56]. حسین «در مجموع 5 یا 6 بار پیشنهاد صلح و بازگشت و جلوگیری از جنگ را داد» [57].

پیشنهاد بازگشت حسین مقبول عبیدالله نیافتاد، و طولی نمی کشد که جنگ آغاز شده و همانطور که بارها شنیده ایم حسین و یارانش در کربلا کشته (شهید) می شوند.

آیا حسن اصولی عمل کرد؟

از یک منظر، همانطور که از متن صلح نامه حسن - معاویه مشخص است (اگر آنچه را در منابع معتبر آمده بپذیریم)، حسن از موضع ضعف بر این قرارداد صحنه می گذارد، و تمام هم و کوشش او در این است که یاران علی و حسن و حسین مجازات نشوند، و دوم اینکه مخارج زندگی حسن و یارانش از جیب معاویه که خلیفه خواهد شد، پرداخت شود. در اینجا به روشنی تفاوت برخورد علی و حسن دیده می شود.

طبق چنین شرایطی خراج دارابگرد (همان دارابگرد - داراب امروز در فارس) به حسن تعلق می گیرد (شایان توجه اینکه طبری گزارش می دهد که مردم بصره از دادن خراج به او سرباز زده و گفته اند که این «غنیمت ماست»^[58]). به هر رو، اولین سوالی که پیش می آید این است که این چند میلیون درهم (دلار آن زمان) که معاویه قرار است به حسن بدهد، از کجا خواهد آمد؟ بی شک، از تاخت و تاز بنی امیه، و خراج و مالیاتی که از مردم گرفته می شد. از قبیل همان رفتاری که در زمان علی، منجر به آسیب دیدن زنی یهودی می شود و چون علی نتوانسته از آن زن دفاع کند، در مسجد فریاد می زند "اگر انسانی از این ننگ بمیرد، سرزنشش نکنید"^[59].

ولی اگر از سوال «از کجا آورده ای؟» بگذریم، حسن سعی دارد به هر قیمتی، جنبش را زنده نگاه دارد. علی 25 سال سکوت می کند تا «همبستگی ملی» خدشه دار نشود و جنبش ریشه بدواند، ولی وقتی امیرالمؤمنین می شود سازش نمی کند. اینبار، حسن 10 سال سکوت می کند، تا زورمداران و زراندوزان و سیاستبازان نتوانند آنچه که از جنبش «عدالت طلبی علی» باقی مانده است را در نطفه خفه کنند.

در عین حال می توان به این دو «سکوت» از زاویه دیگری نگریست. علی در طی 25 سال سکوت بر زمین بیل می زند و از عرق جبین نان می خورد. حال این که یکی از شرایط حسن دریافت پول از معاویه است. پولی که بخشی از آن به سوی حسین سرازیر خواهد شد. در آنجا، وقتی علی خلیفه شد حتی قرآن های بر سر نیزه شده (جنگ صفین) را نادیده می گیرد، اما اینجا حسن، پیش از جنگ، صلح کرده، و کوفه را به معاویه وا می گذارد.

براستی کدامین اصولی است؟ جنبش را با پول و قدرت بیگانه و «دشمن استراتژیک» زنده نگاه داشتن، و یا پیام ایدئولوژیک را به میان مردمی که نخواهند فهمید، بردن و در این راه جان در محراب و مسیر مبارزه فدا کردن؟ حسن اولی را بر می گزیند و علی دومی را. حسین موقعیت دیگری دارد.

بنا به برداشت من، محورهای صلح حسن قاعداً باید به حسن و حسین امکان بدهد تا به سازماندهی جنبش بپردازند؛ و اذعان را در نبود تبلیغات منفی معاویه علیه خاندان علی، آماده انقلاب سرخ کنند، البته اگر روایات تاریخی در مورد مواد این صلح نامه واقعیت داشته باشد. حسن و حسین می توانستند ده ها هزار دلار در سال را خرج انسجام تشکیلات، گسترش سازمان، و تبلیغات کنند. اما ظاهراً این چنین نیست. آنها به مدینه کوچ کرده و در همانجا می مانند. والی شهر از سوی معاویه انتخاب می شود، و خراج را والی جمع آوری می کند.

پس از ده سال (سال 40 تا 50 هجری) که حسن را مسموم می کنند، حسین تا چندین سال (سال 50 تا 60 هجری) در قمارگاه همیشگی (مدینه) باقی می ماند. نیرویی که از او حمایت می کند در برابر نیرویی که روزانه به معاویه می پیوندد آنقدر ناچیز است که وقتی یزید از او بیعت می خواهد مجبور می شود شبانه مدینه را به سوی مکه ترک کند. در جنگ تبلیغاتی، حسن و حسین شکست می خورند. معاویه از همان روز اول فهمیده بود که پیروزی بر «نگرش علی» از رسانه ها و جنگ تبلیغاتی می گذرد، و در این نبرد (تبلیغاتی) از بهترین ابزار و سخنگویان و برنامه ریزان استفاده می کرد.

پس از مرگ معاویه، برخلاف مواد صلح حسن، یزید بر مسند خلافت می نشیند. اکنون یزید امیرالمؤمنین است، چه حسین بخواهد و چه نخواهد. یزید هم پول دارد، هم قدرت دارد، هم قوای منسجم نظامی دارد، و هم از وجه ی بین المللی برخوردار است. مضاف بر اینها یزید معاویه نیست. اگر معاویه بظاهر هم که شده پایبند به اصول اسلامی بود، یزید شریاخراری می کند، زنجارگی می کند، و فساد مالی تمام دولت و رژیم او را در خود فرو برده است، و از افشا شدن این «فساد» هم ابایی ندارد. با تمام این وجود، حسین نمی تواند نیروی انقلابی قابل ملاحظه ای فراهم آورد. برخلاف آنچه که اکثر منابع معتبر رخداد های آنزمان را گزارش کرده اند، اشکال از درک نادرست مردم از ایدئولوژی و یا مسئولیت پذیری نیست. مردم کوفه، اشکال اصلی نیستند. اگر مردم آگاه نشوند و آموزش نبینند، و اگر «امام» (رهبر عقیدتی) مردم را آموزش ندهد و میلیونها دلار را خرج مسائل جانبی بکند، مردم بی شک، ساده ترین راه را انتخاب می کنند. به نظر من، نه مردم کوفه مقصرند و نه مردم مدینه و نه مکه و یا شام. موسی خیابانی با اشاره به پلیسی بودن جو کوفه، به درستی می گوید «بیچاره مردم کوفه که در تاریخ چه چیزهایی بارشان شد، مظهر بی وفائی! ولی اینها همان توده های نا آگاهند»^[60].

یک نگاه این است که حسن، جهان را از دریچه «پاسیو» ارزیابی می کند. سربازان به او پشت می کنند، فردی می خواهد او را ترور کند، فرماندهان تن به ذلت داده و خود را به چند هزار درهم می فروشند، و این واقعیت های روزمره عالم سیاست، حسن را دلسرد می کند. گویی حسن جنگ های پدرش علی و آنچه سرانجام بر علی گذشت را بخاطر می آورد و برای جلوگیری از خونریزی و خشونت، با دشمن خاندان علی صلح می کند.

حسن امروز تنها است، چون علی دیروز، مردم کوفه را آموزش نداده بود.

از منظر دیگر می توان نتیجه گرفت که حسن از موقعیت خود و شرایط حاکم بر کوفه و توان معاویه شناخت درستی داشت و صلحی که به آن تن داد، نه تنها از روی آگاهی بود بلکه بر مبنای شناخت ایدئولوژیکی بود. حسن همان کرد که از یک رهبر عقیدتی انتظار می رفت. حسن به درستی می گوید که چرا باید 70-80 هزار نفر از دوطرف میدان جنگ را به کشتن بدهد؟ پاسخ او در آن دنیا چه خواهد بود؟ به راستی اگر نتوان دستاوردی داشت، هدف از مرگ و شهادت چه می تواند باشد؟ آیا صرف «شهادت» کافی است؟ حسن به این «شعار رومانتیک» باور نداشت. شاید حاضر بود که خود را فدای آرمانش کند، اما نمی توانست خودش را (بعنوان رهبر و امام) قانع کند که 70-80 هزار نفر را به قتلگاه بفرستد. حسن تا به آن حد پیش می رود که لقب «مذل المؤمنین» (ذلیل کننده مؤمنین) را برای خود می خرد. از این منظر، حسین احساساتی برخورد کرده است.

آیا حسین اصولی عمل کرد؟

نگرش حسین از سوی دیگر واقعی نیست، ایدالیستی است. رُمانتیک است. به زبانی دیگر رهبری است که اگر معاویه زنده باشد و یکی دیگر (حسن) بجایش بیعت کرده باشد، مشکلی ندارد؛ اما وقتی نوبت به خودش می رسد مدینه را ترک می کند که بیعت نکند. تأکید می کنم، حسین مدینه را ترک نمی کند که با یزید بجنگد. هدف او مهاجرت است. حسین در هیچ جایی ادعا نکرده است که برای جنگ از مدینه خارج می شود. وقتی مدینه را به قصد مکه ترک می کند، تنها یک هدف دارد - فرار از فشار یزید برای گرفتن بیعت. در آن هنگام، هنوز مردم کوفه برای او نامه ای ننوشته و از او دعوتی نکرده بودند. حسین فقط می خواهد مهاجرت کند. به راستی اگر هدف جنگیدن علیه ظلم و فساد بود چرا در همان مدینه به همراهی عبدالله بن زبیر و ... قیام نکرد؟ مدینه به لحاظ اهمیت ایدئولوژیک برتر از کوفه بود، هر چند به لحاظ حکومت بر ایران، نسبت به کوفه از اهمیت کمتری برخوردار بود.

بپذیریم که حسین فریب نامه های اشراف و رؤسای قبایل کوفه را خورد. ولی آیا حسین نمی دانست که کوفه شهری است تازه بنیاد که به دستور عمر در سال 17 هجری، بعنوان قرارگاه نظامی عربان که در حال جنگ با ایران بودند و نمی خواستند در جلولا و مدائن مستقر شوند، طراحی شده بود^[61]؟ آیا نمی دانست که جمعیت کوفه را اکثراً عشایر و نظامی های وابسته به معاویه (و حال یزید) تشکیل می دهند؟ آیا نمی دانست که فرهنگ حاکم بر عشایر پیروی از رئیس قبیله است؟ نمی دانست که جمعیت کوفه هنوز خوی «مدنی» نگرفته بودند؟ اگر نگوییم حسین، بعنوان رهبر عقیدتی گول خورد، می توانیم بپرسیم که به چه امیدی از مکه خارج شد؟ آیا اصولی است که تنها به امید دریافت چند نامه تمامیت یک جنبش را بخطر انداخت؟ به امید 12000 نفری که به مسلم بن عقیل پیوسته بودند؟ بخاطر بیاوریم که حسن 12000 نیرو داشت ولی ترک مخاصمه کرد. بپذیریم که حسین پس از خروج از مکه هنوز نمی دانست مردم کوفه نظرشان را عوض کرده اند، و نمی دانست که عیدالله بن زیاد پس از این که مردم کوفه، مسلم بن عقیل را تنها گذاشتند، او را کشته است؛ ولی آیا حسین نمی توانست درک کند که از کل جمعیت 140 هزار نفره کوفه که 60 هزار آن سپاهیان هستند، تنها 12 هزار نفر با مسلم بیعت کرده اند؟ آیا نمی دانست که این تعداد کم، معنایی ندارد بجز زدن دست رد به سینه حسین؟ به زبانی دیگر، تنها 10 درصد از جمعیت از او حمایت کرده اند (که البته همان هم انجام نشد). به نظر من، این قلب و تحریف تاریخ است که بگوییم حسین از همان لحظه ای که مدینه را ترک کرده بود برای شهادت آماده شده بود. اگر می خواست شهید شود که فرقی بین مدینه و کوفه نبود، در مدینه، حامی بیشتر از کوفه داشت چرا که به مدت 20 سال (سال 40 تا 60) از کوفه دور بود. اگر در مدینه شهید می شد، احساسات بیشتری را بر می انگیزت، پیام قیامش فراتر می رفت. حسین در مدینه، شهر انصار شهید می شد، و نه در کوفه که تاریخچه آن همیشه پشت کردن به رهبران «ضعیف» بوده و همیشه از رهبران «توانمند» پشتیبانی می کرده است.

موسی خیابانی شرح می دهد که «خر» (که بعداً به حسین پیوست و همراه او کشته شد) از سوی عیدالله بن زیاد مأمور می شود که با سپاهش جلوی حسین را بگیرد و حسین و یارانش را به طرف مکان خشک و بی آب کر بلا بکشاند^[62]. برای لحظه ای فرض بگیریم که اگر این نمی بود، آیا حسین به حجاز و یا یمن می رفت؟ بنا به آنچه مبلغین اسلامی در این 1400 سال برای ما نقل کرده و برای ما روضه خوانده اند، پاسخ منفی است. بنا به روایات مختلف، از همان مکه حسین را نصیحت می کردند که به کوفه نرود، «کشته می شوی». اما، او نه تنها عزم جزم کرده بود که برود، بلکه در مسیر راه هم (بنا به قول موسی خیابانی) به «تصفیه» صفوف خود می پرداخت (یعنی یک ریز به آنها می گفت که اگر همراه او بروند حتماً کشته می شوند، در اینصورت، آیا باز هم حاضرند او را همراهی کنند؟) و همراهان حسین دانه دانه او را تنها می گذاشتند. موسی خیابانی معتقد است که «... حسین می خواست صفوف خودش را از هرچه ناخالصی، از هرچه ناپاکی و از هرچه تزلزل و تردید پاک کند. کسانی که به کر بلا می رفتند می بایست برجسته ترین برجستگان تاریخ باشند. اینها کسانی بودند که به قربانگاه می رفتند...»^[63].

آیا این اوج ایدالیسم نیست؟ آیا این نگرش اصولی یک رهبر است؟ مگر علی که در اینهمه جنگ شرکت کرده بود، پیوسته با همراهانش کار توضیحی می کرد؟ مگر با آنها نشست می گذاشت و وارد پرسه «تصفیه» می شد؟ مگر همراهان علی و محمد که در اینهمه جنگ شرکت کردند نمی دانستند که به «قربانگاه» می روند؟ آیا چنین «ایدالیسمی» «اصولی بودن» است یا «چپ روی» و غیر مسئولانه برخورد کردن؟ چرا پرسه «تصفیه» را 10 سال پیش (پس از مرگ حسن) شروع نکرد، و اگر کرده بود چه نتیجه ای داشت؟

بنا به گفته موسی خیابانی در یکطرف 72 نفر بودند و در سوی دیگر 30000 نفر. آیا این ارقام واقعی هستند، یا نه؛ و آیا بقول موسی خیابانی این «صحنه شورانگیزی» بود یا نه، برای من آنقدر مهم نیست که ببرسم از صلح حسن تا واقعه کر بلا نزدیک به 20 سال می گذرد، چرا حسین توانست فقط 72 نفر عضو ایدئولوژیک تربیت کند (اکثراً افراد خانواده اش)؟ کوفه به زبانی پایتخت علی بود، چرا مردم کوفه (از جنگ صفین به بعد) جا خالی می دادند؟ چرا مردم از علی و حسن درس ایدئولوژیک نیاموختند؟ آیا علی و حسن و حسین رهبران ایدئولوژیک خوبی بودند؟ نزدیک به 35 سال از مرگ محمد می گذرد، حسین دیگر برای کسی ناشناخته نیست. پس اشکال کار در کجاست؟ آیا مردم بی غیرتند؟ فکر نکنم. چون 30000 نفر سپاهی «غیرتمند» آنطرف میدان صف کشیده اند. بپذیریم که آنها مزدور بودند. بپذیریم که خریداری شده بودند. با این وجود همین مزدوران با خطر مرگ روبرو هستند، اما بخاطر چند درهم میدان را ترک نمی کنند. چرا کسی به حسین نمی پیوندد (حتی بخاطر باور نیم بندشان به «ایدئولوژی»؟) چرا از 12000 حامی مسلم کسی پیرامون او نمی ماند؟

به نظر من، اشکال مردم کوفه نیستند، بلکه اشکال از کم اهمیت دادن به روانشناختی جامعه و مردم کوفه پیش از قیام است. می گویند از مدینه تا روز عاشورا 175 روز طول کشید. اینهمه عجله برای چه بود؟ براستی کدامیک اصولی است، سرنگونی ظالم یا حل یک معضل ایدئولوژیک؟ گویی حسین به دنبال حل معضل ایدئولوژیک است - یا هیچ یا همه چیز. تاریخ نویسان دائماً مردم را مقصر می دانند، اما هیچ کدام به این نکته اشاره نمی کنند که اگر رهبران فقط بر پارامتر ایدئولوژی اصرار بورزند، و اگر جو پلیسی و روابط حاکم بر جامعه (در اینجا عشیره ای) را در نظر نگیرند، بی شک با برخورد سرد جامعه روبرو می شوند. تاریخ نگاران می نویسند که علی تنها بود، حسن تنها بود، حسین هم تنها بود.

به راستی تنها یعنی چه؟ مگر نه این که پایگاه مردمی نداشتن را می توان تنها بودن تعریف کرد؟ چرا هیچ کس نمی گوید محمد تنها بود؟ آیا بخاطر برخورد «اصولی» محمد نیست؟

یک مقایسه ساده می کنم. در بخش نخست این نوشتار، اشاره ای به سفر محمد به مکه که منجر به صلح حدیبیه شد، داشتم. محمد به همه می گوید که می خواهد بدون اسلحه وارد مکه شود. عده ای به او گفتند که اینکار مثل بردن گوسفند به قربانگاه است، ولی محمد گفت که به هر جهت خواهد رفت (آیا کسی او را همراهی می کند؟). 1000 نفر او را همراهی کردند. چرا آن 1000 نفر که می دانستند به قتل می رسند تصمیم می گیرند که با محمد (بدون اسلحه) همراه شوند؟ اما نزدیک به 50 سال بعد، فقط 72 نفر حاضر می شوند حسین را همراهی کنند؟ در حالیکه قلمرو اسلام بسیار گسترده تر از زمان محمد است (قاعدتا و بطور نسبی، نیرو گیری باید آسان تر باشد). در آن اوان، محمد فقط می توانست از قبایل اطراف مدینه و کمی دورتر نیروگیری کند. با وجود این، توانست 1000 نفر (ایدئولوژیک) با خود همراه کند. اما حسین نمی تواند حتی 10 درصد آن تعداد را بسیج کند. اشکال کار حسین در چیست؟ به لحاظ مالی تأمین است (بنا به صلح حسن). یک کیا و نسب (تاریخچه) انقلابی و ایدئولوژیک در پشت خود دارد، اما باز هم بیشتر از 72 نفر نمی تواند بسیج کند. براستی اشکال بر سر چیست؟ آیا حسین نمی دانست که در عرض 35 سال اخیر «امت اسلامی» هنوز آمادگی برای «حرکت ایدئولوژیک» پیدا نکرده است؟ اگر می دانست و با این حال به کوفه رفت، آیا کار او «اصولی» بود؟ چرا حسین نتوانست چون محمد و حسن و علی سکوت اختیار کند؟ چرا به مکان دیگری هجرت نکرد؟ آیا اصرار حسین به ترک مدینه و نیمه تمام گذاشتن مراسم حج، اصولی بود؟ آیا اشتباه او در اهمیت دادن بیش از اندازه به نامه های مردم (سران و اشراف) کوفه نبود؟

گویي حسین به دنبال خصوصی کردن جنگ بود. می خواست جنگ پسر فاطمه علیه پسر سمیه باشد. پسر علی علیه پسر معاویه، نوه محمد علیه نوه ابوسفیان. جنگ بنی هاشم علیه بنی امیه باشد. چنین هم شد. شیخ راضی آل یاسین در دفاع از صلح حسن می نویسد که حسن نمی خواست «جهاد مقدس را به يك جنگ داخلی خونین مبدل سازد» [64]. شاید زیبایی صلح حسن در همین نگرش باشد. حسن واقعیت را آنطور که بود، دید. جنگ و صلح را از دیدگاهی انسانی و مقام انسان ارزیابی می کرد.

هیئات منا الذله

حال به «قیام حسین» از منظر دیگری نگاه کنیم.

از سوی دیگر، با کشته شدن (شهادت) حسین یک «خط قرمز» بین دو نگرش (اسلام اموی و اسلام علوی) کشیده می شود.

موسی خیابانی می گوید «آیه ای در قرآن آمده که در روز قیامت عده ای را مورد سؤال قرار می دهند، که چرا در مقابل ظلم و ستم ساکت نشسته، و هیچ کاری انجام ندادید؟" قالوا کنا مستضعفین فی الارض" - جواب می دهند، که ما بیچاره بودیم، تحت فشار بودیم، هیچ کاری نمی توانستیم بکنیم، ناتوان بودیم روی زمین. جواب می دهد "الم تکن ارض الله و اسعه فتها جروافیها" - آیا زمین خدا وسیع نبود که در آن هجرت کنید و بجایهای دیگر بروید؟» [65]

بنا به این قول، آیا حسین نمی توانست به نقطه ای دیگر مهاجرت کند؟ با توجه به داده های تاریخی که در بالا آمد، پس از این که حر (در کربلا) راه او را بست و نگذاشت که به مکه بازگردد، پاسخ منفی است.

از لحظه ای که حسین در صحرای کربلا گیر می کند و دیگر راه رفتن و برگشت و پس و پیش ندارد، موقعیت حسین به یکباره متفاوت می شود، و واکنش او را باید با دید دیگری بررسی کرد. هرچه اصرار می کند که بگذارند برگردد و به جایی دیگر هجرت کند، ممکن نمی شود. در این شرایط است که این جمله او معنا پیدا می کند: "الموت اولی من رکوب العار" (مرگ از ننگ برتر است). اما تنها در این شرایط بخصوص، که ترک مخاصمه امکان پذیر نیست، این جمله معنا پیدا می کند.

حسین از چه مرگی حرف می زند؟ مرگی که در برابر ننگ و ذلت قرار بگیرد. حسین روی این نکته تأکید دارد «این فرد مرا بین مرگ و شمشیر مخیر کرده است، اما هیأت منا الذله - هیئات که ما به ذلت تن بدهیم» [66].

با کمی دقت می بینیم که اگر «این فرد» (عبیدالله بن زیاد) حسین را «بین مرگ و شمشیر» مخیر نکرده بود، و به حسین نگفته بود که انتخاب کن (ننگ را بپذیر، و یا بجنگ و بمیر)؛ و خلاصه اینکه اگر حسین را محاصره نکرده و نمی خواستند که او را مجبور به «تسلیم» و ذلت کنند، و اگر می گذاشتند و راهی بود که حسین «صلح» کند، حسین حتما صلح را انتخاب می کرد و به حجاز و یا یمن می رفت. ذلتی که حسین از آن هراس دارد، ذلت شرکت نکردن در جنگ و خشونت و یا صلح نیست. ذلت مهاجرت از مدینه به مکه و شاید حجاز نیست. پیش از این، خود او سالها (25 سال با علی، 10 سال با حسن، و 10 سال پس از حسن) سکوت را پذیرفته بود. اما اینبار به او می گفتند «تسلیم شو».

موسی خیابانی در «عاشورا، فلسفه آزادی» می گوید: «[حسن] گاه می گفت "کل یوم هو فی شان" خدا هر روز در کاربست. این مبارزه بسته به شرایطی که ایجاب می کند اشکال متعدد دارد، در مواقع لزوم باید شکلی از مبارزه را جایگزین شکل دیگر کرد. رهبری آنست که این را بفهمد و درک کند» [67].

سوالاتی که به آرامی به آن نزدیک می شویم این است که آیا مجاهدین با برخورداری از این شواهد تاریخی، درک درست از شرایط حاکم بر جنبش را داشته اند؟ آیا رهبری حاضر است در مواقع لازم «شکلی از مبارزه را جایگزین شکل دیگر» کند؟ اولین پاسخی که به ذهن خطور می کند مثبت است. مجاهدین در سه سال اول انقلاب (اگر بشود به آن انقلاب گفت) به مبارزه سیاسی پرداختند و در 30 خرداد 1360 روش مبارزه را با شکل دیگری جایگزین کردند. تاریخ گواه است که مجاهدین در برابر یورش دشمن عقب ننشستند اما وقتی آمریکا (امپریالیسم) بر سر آنها بمب می ریزد، خلع سلاح را می پذیرند. اکنون، تصمیم کمی پیچیده تر شده است. با توجه به موقعیت کنونی اشراف، آیا اگر بازهم لازم باشد که شکل مبارزه را تغییر دهند، به چنین الزامی تن خواهند داد؟

پاسخ کنونی مجاهدین شاید این باشد: این سوال وارد نیست. هنوز چنین الزامی پیش نیامده، و نتیجتاً بررسی آن در زمانی که تمام هم و کوشش برای ماندن در اشرف است، ذهنی خواهد بود. اما اگر بخواهند به این سوال بپردازند، ناچاراً خواهند گفت که «تاریخ ما را نخواهد بخشید اگر اشرف را رها کنیم».

اما آیا براستی چنین است؟ آیا تاریخ آنها را نمی بخشد اگر راه حسن را بجای راه حسین طی کنند؟ مهدی ابریشمچی در «فلسفه امام زمان» به «حرکت لازمه تاریخ» اشاره کرده و می گوید «در تاریخ بین خلقها و امپریالیسم فقط دو رابطه است: یا نبرد یا اسارت. پس علیرغم تمام این فشارها به دلیل این که موحدین، به دلیل اینکه امید و انتظار نه تنها، ذاتی اندیشه ما هست، بلکه مکتب ما در طول تاریخ مبشر امید بوده، مبشر انتظار بوده، مبشر جهان بهتر، مبشر جامعه آزاد از همه قید و بند بوده، باید به مبارزه ادامه بدهیم و امیدوار باشیم، بطور کامل»^[68].

- با توجه به محتوای سه بخش این نوشتار، در نوشتار بعدی به چند نکته خواهیم پرداخت، از جمله:
- اگر محمد حاضر بود با ابوسفیان صلح کند، اگر علی حاضر بود 25 سال در برابر «غاصبین» سکوت کند، اگر حسن حاضر بود با معاویه صلح کند، و اگر حسین، تا از او نخواستہ شد که «تسلیم شود»، حاضر به ترک مخاصمه بود، آیا در شرایط امروز، مجاهدین هم می توانند از رهبران و امامان ایدئولوژیک خود پیروی کرده و در صورت لزوم راهکار دیگری برگزینند؟
 - مسعود رجوی در 7 بهمن 1387 می گوید: «کوه ها جنبیدند ولی اشرف از جای خودش تکان نخورد». در چه شرایطی این راهکار دیگر اصولی نیست؟
 - آیا مجاهدین به دنبال «حل معضل ایدئولوژیک هستند یا سرنگونی ظالم؟»؛ و اصولاً آیا پابندی به شعار «هیئات منالذله» تنها راهکار اصولی است؟
 - سه عاشورای مجاهدین.

در بخش چهارم روی مواضع مجاهدین کمی ریزتر دقیق خواهیم شد.

کپی رایت علی ناظر©

علی ناظر - 19 بهمن 1387

وبلاگ چپ و راست <http://chaporast.blogspot.com>

chaporast@ymail.com

- ¹ ابن اثیر، کامل التواریخ، ج 3 ص 61 - برگرفته از: صلح امام حسن، بخش عدد سپاه، نوشته شیخ راضی آل یاسین، ترجمه علی خامنه ای، بازتکثیر در سایت بلاغ، آدرس اینترنتی: http://www.balagh.net/persian/pro_ahl/16/imam-hasan/09.htm
- ² ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2713، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم
- ³ صلح امام حسن، بخش عدد سپاه، نوشته شیخ راضی آل یاسین، ترجمه علی خامنه ای، بازتکثیر در سایت بلاغ، آدرس اینترنتی: http://www.balagh.net/persian/pro_ahl/16/imam-hasan/09.htm
- ⁴ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، باب چهارم، فصل سوم. آدرس اینترنتی: <http://www.ghadeer.org/tarix/amal-1/bab40001.htm#link5>
- ⁵ برگرفته از بالا، بحار الانوار، علامه مجلسی، ج 10 - ص 110
- ⁶ صلح امام حسن، بخش عدد سپاه، نوشته شیخ راضی آل یاسین، ترجمه علی خامنه ای، بازتکثیر در سایت بلاغ، آدرس اینترنتی: http://www.balagh.net/persian/pro_ahl/16/imam-hasan/09.htm
- ⁷ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، باب چهارم، فصل سوم. آدرس اینترنتی: <http://www.ghadeer.org/tarix/amal-1/bab40001.htm#link5>
- ⁸ ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2713، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم
- ⁹ ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2714، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم
- ¹⁰ ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2714، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم
- ¹¹ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، باب چهارم، فصل سوم. آدرس اینترنتی: <http://www.ghadeer.org/tarix/amal-1/bab40001.htm#link5>
- ¹² شیخ عباس قمی، منتهی الامال، باب چهارم، فصل سوم. آدرس اینترنتی: <http://www.ghadeer.org/tarix/amal-1/bab40001.htm#link5>
- ¹³ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، باب چهارم، فصل سوم. آدرس اینترنتی: <http://www.ghadeer.org/tarix/amal-1/bab40001.htm#link5>
- ¹⁴ برگرفته از جلاء العیون، ص 433 و 434 با مختصر تفاوت
- ¹⁵ ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2715، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم
- ¹⁶ صلح امام حسن، بخش عدد سپاه، نوشته شیخ راضی آل یاسین، ترجمه علی خامنه ای، نقل ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه (ج 4 ص 6)، بازتکثیر در سایت بلاغ، آدرس اینترنتی: http://www.balagh.net/persian/pro_ahl/16/imam-hasan/09.htm
- ¹⁷ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، باب چهارم، فصل سوم. آدرس اینترنتی: <http://www.ghadeer.org/tarix/amal-1/bab40001.htm#link5>
- ¹⁸ صلح امام حسن، بخش قلمرو تردید، نوشته شیخ راضی آل یاسین، ترجمه علی خامنه ای، بازتکثیر در سایت بلاغ، آدرس اینترنتی: http://www.balagh.net/persian/pro_ahl/16/imam-hasan/13.htm
- ¹⁹ صلح امام حسن، بخش عدد سپاه، نوشته شیخ راضی آل یاسین، ترجمه علی خامنه ای، بازتکثیر در سایت بلاغ، آدرس اینترنتی: http://www.balagh.net/persian/pro_ahl/16/imam-hasan/09.htm
- ²⁰ فتاح غلامی، نخبگان و قیام عاشورا، سایت فارس به نقل از (الفتوح ابن اعثم کوفی، ص 771). آدرس اینترنتی: <http://www1.farsnews.com/newstext.php?nn=8212040032>
- ²¹ ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2720، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم
- ²² ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2715، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم
- ²³ صلح امام حسن، بخش عدد سپاه، نوشته شیخ راضی آل یاسین، ترجمه علی خامنه ای، بازتکثیر در سایت بلاغ، آدرس اینترنتی: http://www.balagh.net/persian/pro_ahl/16/imam-hasan/09.htm
- ²⁴ معصومه ربیعان، خطبه فدکیه، تفسیری بر آیات قرآن کریم، برگرفته از مجله بانوان شیعه، ش 4، آدرس اینترنتی: http://www.tebyan.net/Religion_Thoughts/Articles/HazratZahra/2008/5/18/66706.htm
- ²⁵ دانشنامه رشد (شبکه ملی مدارس)، طرفداران سپاهیان امام حسین علیه السلام از صلح با معاویه آدرس اینترنتی: http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara-browse_categories.php?parentId=130&SSOReturnPage=Check&Rand=0
- ²⁶ زندگانی امام حسن، مرکز فعالیت ها و پژوهش های قرآن و عترت، آدرس اینترنتی: <http://www.hawzah.net/Per/Marakez/TASNIM/Publish/107/107-1.htm#f26>
- ²⁷ صلح امام حسن، بخش قرارداد صلح، نوشته شیخ راضی آل یاسین، ترجمه علی خامنه ای، بازتکثیر در سایت بلاغ، آدرس اینترنتی: http://www.balagh.net/persian/pro_ahl/16/imam-hasan/18.htm
- ²⁸ دانشنامه رشد (شبکه ملی مدارس)، طرفداران سپاهیان امام حسین علیه السلام از صلح با معاویه، برگرفته از والامانه و السیاسه ج 184، آدرس اینترنتی: http://daneshnameh.roshd.ir/mavara/mavara-browse_categories.php?parentId=130&SSOReturnPage=Check&Rand=0
- ²⁹ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، باب چهارم، فصل چهارم. آدرس اینترنتی: <http://www.ghadeer.org/tarix/amal-1/bab40002.htm>
- ³⁰ گامی به سوی شناخت امام حسین علیه السلام، آدرس اینترنتی: <http://www.ashora.ir/bio.htm>
- ³¹ گامی به سوی شناخت امام حسین علیه السلام، آدرس اینترنتی: <http://www.ashora.ir/bio.htm>
- ³² ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2865، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم
- ³³ ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2867، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم
- ³⁴ گامی به سوی شناخت امام حسین علیه السلام، آدرس اینترنتی: <http://www.ashora.ir/bio.htm>
- ³⁵ ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2905، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم
- ³⁶ ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2908، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم
- ³⁷ ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2912، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

37 بررسی پیشوایان / اثر : عادل ادیب؛ ترجمه: اسد الله مبشری، جلد سوم، پیشوای سوم حضرت امام حسین، آدرس اینترنتی:

http://dl.islamicdoc.com/Multimedia/fbook/1532/1532_3/pishva3.htm#f6

38 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2909، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

39 گامی به سوی شناخت امام حسین علیه السلام، آدرس اینترنتی: <http://www.ashora.ir/bio.htm>

40 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2921، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

41 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2916، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

42 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2922، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

43 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2921، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

44 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2917، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

45 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2928، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

46 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2917، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

47 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2932، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

48 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2920، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

49 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2921، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

50 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2965، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

51 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2954، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

52 مصاحبه با دکتر سنگری، سایت چلچراغ، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان. آدرس اینترنتی:

<http://www.kanoonparvareh.com/chelcheragh/Mosahebe.htm>

53 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2968، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

54 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2968، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

55 امام حسین، ورود به کربلا بخش 1، آدرس اینترنتی: <http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=31749>

56 امام حسین، ورود به کربلا بخش 1، آدرس اینترنتی: <http://www.tebyan.net/index.aspx?pid=31749>

57 صلح امام حسین، عمادالدین باقی، متن کامل سخنرانی عمادالدین باقی در حسینیه از شاد به مناسبت شب تاسوعای 8 محرم 1427 برابر با 18 بهمن 1384.

<http://www.emadbaghi.com/archives/000679.php> آدرس اینترنتی:

58 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 2720، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

59 علی، علی شریعتی، مجموعه آثار 26، انتشارات نیلوفر، 1361، ص 111

60 موسی خیابانی، در نخستین عاشورای پس از انقلاب، انضمام کتاب پرتوی از زیارت عاشورا، انتشارات مجاهدین خلق، ص 77

61 ترجمه تاریخ طبری، مترجم ابولقاسم پاینده، جلد 7، ص 1847، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم

62 موسی خیابانی، در نخستین عاشورای پس از انقلاب، انضمام کتاب پرتوی از زیارت عاشورا، انتشارات مجاهدین خلق، ص 77

63 موسی خیابانی، در نخستین عاشورای پس از انقلاب، انضمام کتاب پرتوی از زیارت عاشورا، انتشارات مجاهدین خلق، ص 77

64 صلح امام حسن، بخش عناصر سپاه، نوشته شیخ راضی آل یاسین، ترجمه علی خامنه ای، بازتکثیر در سایت بلاغ، آدرس اینترنتی:

http://www.balagh.net/persian/pro_ahl/16/imam-hasan/10.htm

65 موسی خیابانی، فلسفه شعائر، سخنرانی در مسجد دانشگاه تهران، انتشارات مجاهدین خلق، آبانماه 1358، ص 96

66 موسی خیابانی، در نخستین عاشورای پس از انقلاب، انضمام کتاب پرتوی از زیارت عاشورا، انتشارات مجاهدین خلق، ص 82

67 موسی خیابانی، در نخستین عاشورای پس از انقلاب، انضمام کتاب پرتوی از زیارت عاشورا، انتشارات مجاهدین خلق، ص 67

68 مهدی ابریشمچی، فلسفه امام زمان، سخنرانی بمناسبت نیمه شعبان در پلی تکنیک تهران، انتشارات انجمن دانشجویان

مسلمان دانشکده پلی تکنیک، ص 57